

باسمه تعالی

خارج اصول حضرت استاد فرحانی (دام ظلّه) جلسه ۳۶ ۹۶/۹/۲۹

موضوع کلی: مسأله ضد موضوع جزئی: امکان امر به ضدین در عرض واحد در کلام امام

## بررسی نظریه حضرت امام در امکان امر به ضدین در عرض واحد

### خلاصه مباحث گذشته

بیان کردم که مسأله اطلاق لحاظی و ذاتی را قبلا در تعبدی و توصیلی بحث کردیم که بحث امکان اخذ قصد امر بود و با توجه به اینکه قصد امر به اصطلاح از تقسیمات ماموریه است.

صلوات یک تقسیمات اولیه دارد مانند رکوع و سجود که می شود فرض کرد صلاتی بدون رکوع ماموریه باشد و می شود فرض کرد صلاتی بدون سجود مامور به باشد اینها تقسیمات اولیه هستند که خود فعل مقسم این تقسیمات است و بود و نبود این تقسیمات در اجزاء و شرائط نماز قابل فرض است و صلات یک تقسیمات ثانویه دارد که بعد از امر شکل می گیرد مثلا قصد امر را قید صلات و جز صلات قرار دهیم. قصد امر از تقسیمات اولیه نماز نیست بلکه باید یک امری باشد تا بتوان قصد امر را مطرح کرد و یا مثلا صلات مختص به جایی است که علم به وجوب صلات باشد و باید وجوبی باشد و علم به وجوب تعلق بگیرد و بعد بتوان بحث کرد که این قید وجوب از قیود است یا نیست و علم به وجوب و قطع به تکلیف، اینها همگی از تقسیمات ثانویه است که بعد از تعلق امر به عمل قابل بحث است.

### نظر محقق نائینی در بحث تعبدی و توصیلی درباره اطلاق و تقیید

در مسأله قصد امر اگر بخواهیم قصد امر را قید صلات قرار دهیم بحث شده است که قصد امر فرع امر است و نمی شود فرض کرد تا زمانیکه امر نیامده است صلات مقید به قصد امر شود. بنابراین در آنجا به شکل جدی مطرح است که با توجه به اینکه امکان قید و امکان اخذ قصد امر در صلات مستحیل است و مستلزم تقدم شی بر نفس است اطلاق امر نسبت به قصد امر چطور خواهد شد؟ محقق نائینی فرمودند به دلیل اینکه تقابل اطلاق و مقید تقابل عدم و ملکه است اگر امکان اخذ قصد امر نبود از نبود این قید نمی توان احراز اطلاق کرد زیرا اطلاق به معنای عدم ملکه است در جایی که شانیت ملکه باشد و باید امکان اخذ قید باشد و اگر قید نشد اطلاق است کما اینکه می گوئیم امکان اینکه صلات مقید به سوره کنیم وجود دارد و اگر در صلات مولا قید سوره نیامد به دلیل اینکه امکان اخذ سوره بوده است اگر سوره نیامده اطلاق دارد. این کلام را نسبت به تقسیمات ثانوی نمی توان گفت زیرا تقسیمات ثانویه مانند قصد امر امکان اخذ ندارند و لذا شانیت قید وجود ندارد و عدم قید نشان از اطلاق نیست زیرا تقابل آنها عدم و ملکه است و عدم ملکه در جایی که شانیت ملکه وجود دارد درست است. لذا محقق نائینی از استحاله قید، استحاله اطلاق را نتیجه می گیرند.

## نظر محقق خوئی در بحث تعبدی و توصلی درباره اطلاق و تقیید

در مقابل این دیدگاه که اطلاق ملکه و عدم ملکه می داند یک بیانی از محقق خوئی وجود دارد. ایشان برای نقد بیان محقق نائینی در دو فضا بحث کردند. فضای اول اینکه تقابل مطلق و مقید تقابل ملکه و عدم ملکه است ولی اثباتا، یعنی اینکه مطلق عدم قید است در جایی که شانیت قید وجود دارد به لحاظ لسان دلیل و لفظ و عالم اثبات است. کلام این طوری است که اگر شانیت قید را داشت و قید نیامد اطلاق دارد. ولی به حسب عالم ثبوت اهمال ثبوتی مستحیل است و مولا در عالم ثبوت حاکم به حکم خود است وقتی می خواهد حکم کند باید موضوع حکم خود را تصور کند. وقتی مولا حکیم ملتفت موضوع حکم خود را تصور می کند یا قید را می آورد و یا عدم قید را می آورد و یا اطلاق است و معنا ندارد که در عالم ثبوت نه قید آمده و نه اطلاق است لذا اگر شما قید را اعم از وجود و عدم کنید در عالم ثبوت مولایی که می خواهد حکم به یک وجوبی کند این وجوب را وقتی می خواهد سوار بر موضوعی کند این موضوع یا مقید به یک قیود وجودی یا عدمی است یعنی وجود شی یا عدم شی قید موضوع است و یا اطلاق دارد. نمی تواند در عالم ثبوت فرض کرد که حاکم نسبت به موضوع حکم خود اهمال کند و ثبوتا امکان ندارد حاکم موضوع حکم خود را مهمل بگذارد، لذا محقق خوئی می گوید اهمال در عالم اثبات را قبول داریم و کلام محقق نائینی را قبول داریم که یک کلام می تواند یا مجمل یا مهمل باشد ولی این برای عالم اثبات است زیرا در عالم اثبات ممکن است یک کلامی را مولا نه مقید کند و نه اطلاق بیان کند مقید نمی تواند بیان کند زیرا امکان قید وجود ندارد و نمی تواند مطلق بیان کند زیرا اطلاق عدم ملکه است در جایی که شانیت ملکه باشد یا اصلا مصلحت در اجمال است. در عالم اثبات می شود فرض اهمال و اجمال کرد و مصلحت در اجمال است و یا اصلا امکان اطلاق و تقیید نیست با بیانی که شما فرمودید ولی در عالم ثبوت اهمال ثبوتی مستحیل است. در همین فضا به شما نشان می دهیم که اهمال ثبوتی استحاله دارد و از این استحاله باید نتیجه گرفت که موضوع یا مقید به وجود یا مقید به عدم است یا اطلاق دارد. لذا به محقق نائینی می فرمایند اگر قید استحاله ثبوتی دارد این منجر به این می شود که یا قید ضرورت دارد یا اطلاق ضرورت دارد و چاره‌ای دیگری وجود ندارد. در مانحن فیه اگر فرض کردیم قصد امر استحاله ثبوتی دارد یا باید استحاله ثبوتی قصد امر منجر شود به ضرورت مقید شدن به عدم قصد امر و یا منجر به ضرورت اطلاق شود و چون تقیید آن ثبوتا به عدم لغو است یعنی مولا یک امری بکند که اهداف آن از این امر، محرکیت و داعویت باشد و بعد بگوید که این امر محرکیت ندارد این لغو است. بله نمی تواند مقید به محرکیت امر کند ولی قطعاً مقید به عدم محرکیت امر نمی کند زیرا تقیید به محرکیت امر فرضاً استحاله دارد و تقیید به عدم محرکیت امر هم استحاله دارد لابد از اطلاق است و چاره‌ای دیگری ندارد.

در عالم ثبوت یا لحاظ تقیید است یا لحاظ اطلاق است. مراد از تقیید قید وجود یا عدم است، لذا محقق خوئی می فرماید با این تحلیلی که ما کردیم معلوم می شود که تقابل مطلق و مقید ثبوتا تقابل تضاد است نه عدم و ملکه زیرا یا لحاظ قید است و یا لحاظ اطلاق و دو امر وجود است. یا قید باید لحاظ شود و یا باید اطلاق لحاظ شود مگر اینکه کسی اهمال ثبوتی قائل شود. امر دائر بین دو لحاظ است و این دو لحاظ دو امر وجودی هستند که ضدان لاثالث هستند زیرا ثالث آنها اهمال است. لذا ایشان می فرماید ما خلافا بر محقق نائینی می خواهیم بگوییم که اگر تقیید استحاله پیدا کرد اطلاق ضروری است زیرا ضدان لاثالث هستند و از استحاله تقیید چاره‌ای نداریم که برویم سراغ اطلاق زیرا ضدان لاثالث هستند و در مانحن فیه به دلیل اینکه تقیید مستحیل است به حسب کلام شما زیرا قصد امر مستحیل است و عدم قصد امر هم لغو و مستحیل است و معنا ندارد پس اطلاق ضرورت دارد زیرا اهمال ثبوتی استحاله دارد.

در مرحله بعد محقق خوئی می گویند ما تنزل می کنیم و سراغ عدم و ملکه می رویم. ایشان می گویند ما حتی اگر در فضای عدم و ملکه هم رفتیم باز از محقق نائینی سوال می کنیم که شما در عدم و ملکه اهمال ثبوتی را قائل هستید یعنی واقعا معتقدید که از تقابل عدم و ملکه اهمال ثبوتی در می آید یا خیر و اگر از عدم و ملکه اهمال ثبوتی در نمی آید باز باید همین حرف ما را بزنید یعنی این مسأله استحاله اهمال ثبوتی یا کل تقابل را به هم می ریزد و به تقابل ضدان لاثالث می رسد که کلام ما است و یا حداقل کاری که می کند این استحاله ثبوتی این است که شما ناگزیرید بین اهمال اثباتی و اهمال ثبوتی فرق بگذارید و می شود در عالم اثبات کلامی را مهمل یا مجمل گذاشت ولی در عالم ثبوت نمی تواند و اگر نمی تواند دوباره ناگزیرید تکلیف ما را اینجا روشن کنید و باید دست از کلام خود بردارید که استحاله تقیید منجر به استحاله اطلاق است و ثبوتا کلام نه مطلق است و نه مقید و این ثبوتا امکان ندارد. اگر این اهمال ثبوتی توانست اثر کند و نسبت را به تضاد تبدیل کند اطلاق لحاظی می شود و با حساب اطلاق لحاظی شما به تقابل تضاد می روید با همان توضیحی که دادم اگر این اهمال ثبوتی نتواند تقابل را به ضدان لاثالث و تقابل تضاد و تقابل دو امر وجودی یعنی لحاظ قید یا لحاظ اطلاق برگرداند حداقل کاری که اهمال ثبوتی می کند این است که شما مجبورید تعیین تکلیف کنید وجوب قید یا عدم قید یا احراز اطلاق از باب استحاله اهمال ثبوتی. علت این است که در مقدمات حکمت ما اصرار بر همان سه مقدمه نداریم بلکه مقدمات حکمت هر قرینه‌ای است که احراز اطلاق کند و محقق خوئی می فرماید شما حتی اگر قائل شدید به اینکه تقابل مطلق و مقید تقابل عدم و ملکه است استحاله ثبوتی اهمال خودش قرینه بر اراده اطلاق است. البته ممکن است کسی بگوید در این صورت تقابل غلط می شود و تقابل تقابل عدم و ملکه نیست و کسی هم ممکن است که در تقابل عدم و ملکه، شانیت شخصی غیر از شانیت نوعی است که این تحلیل دیگری است که مفصل باید به آن پردازیم یعنی حتی با فرض عدم و ملکه احراز اطلاق را از باب استحاله ثبوتی اهمال درست کنند و شانیت

را جای دیگر ببرند که این را در فلسفه هم داریم که در مسأله عدم و ملکه شانیت در شخص است یا شانیت در نوع است.

خلاصه اینکه محقق خوئی می خواهد با مسأله استحاله اهمال ثبوتاً فرمایش محقق نائینی را رد کنند و یا تقابل تضاد را بین دو لحاظ وجودی با لحاظ قید وجود یا قید عدم و یا لحاظ اطلاق را اثبات کنند و یا حداقل حتی با مبنای محقق نائینی که تقابل عدم و ملکه را بپذیریم این مسأله استحاله ثبوتی اهمال قرینه‌ای است بر احراز اطلاق است و یا اینکه گردن حاکم حکیم ملتفت قرار دهیم که نسبت به موضوع حکم خود ثبوتاً اهمال کرده است. پس مسأله اهمال از نظر محقق خوئی، مثبت اطلاق لحاظی است.

### **نظر شهید صدر در بحث تبعیدی و توصلی درباره اطلاق و تقید**

در مقابل فرمایش محقق خوئی، شهید صدر یک نقدی به استاد خود دارند. خلاصه نقد ایشان این است جناب استاد شما باید بین اطلاق لحاظی و اطلاق ذاتی فرق بگذارید. اطلاق ذاتی یعنی اینکه طبیعت ساری در افرادش است بله ما قبول داریم طبیعت مرآت افراد و خصوصیات فردیه نیست و فرمایش حضرت امام را تایید و تاکید می‌کنند. طبیعت همین طور است و اطلاق هم این طور است زیرا اطلاق رفض القیود است و جمع القیود نیست. طبیعی مانند انسان خصوصیات فردیه زید و بکر و عمرو را نشان نمی‌دهد یا از باب اینکه خصوصیات فردیه از باب عوارض مشخصه مقولات عشر مانند کم و کیف و وضع است و لذا طبیعی که از مقوله جوهر است نمی‌تواند مرآت مقوله کم و کیف باشد یا از باب اینکه تشخیص به واسطه وجود است و ماهیت غیر وجود است و شما نمی‌توانید طبیعی را مرآت وجود قرار دهید.

مرآتیتی بر خصوصیات فردیه و عوارض مشخصه و تشخیص بخش که وجود است ندارد و اطلاق هم رفض القیود است و به معنای جمع القیود نیست و اطلاق یعنی اینکه این طبیعی تمام الموضوع حکم است و هیچ قیدی دیگر کنار آن نیست.

اما شهید صدر می‌گوید ما این وسط یک چیزی داریم به نام اینکه هر فردی این طبیعی را دارد. زید و عمر و بکر که می‌گوییم یعنی طبیعی با خصوصیات فردیه و اگر این طور شد ما به این می‌گوییم اطلاق ذاتی. اگر من سراغ اطلاق ذاتی و وجود طبیعی در افراد رفتم دیگه مسأله، مسأله لحاظ نیست و ثبوت به مسأله لحاظ بر نمی‌گردد. اگر مسأله به این برگشت که در این فرد و همه افراد طبیعی وجود دارد و سریان طبیعی در افراد اطلاق ذاتی در مقابل اطلاق لحاظی شد یعنی ذاتاً و ثبوتاً این طور است و کاری به لحاظ مولا نداریم که مسأله را به لحاظ برگردانیم و اگر این طور شد فقط

یک مانع دارد و آن اینکه من نقیض آن را درگیر کنم، یعنی بگویم از وجود طبیعی در همه افراد غرض من تامین نمی‌شود. اگر بخواهم از وجود طبیعی که در همه افراد وجود دارد بگویم این وجود طبیعی تقیید کنند غرض من نیست یعنی دخیل کنم تقیید به عدم را و بگویم این وجود کافی نیست و این وجود موضوع نیست آن موقع تقابل مطلق و مقید تقابل تناقض می‌شود. من یا با وجود طبیعی طرف هستم یا با اعلام اینکه این وجود کار من را تمام نمی‌کند، لذا به محقق خوئی می‌خواهد اشکال کند که شما در فضای اطلاق لحاظی می‌روید دنبال تضاد و ما در فضای اطلاق ذاتی چاره‌ای نداریم سراغ نقیض برویم، لذا خلافاً لمحقق نائینی دو دیدگاه درست می‌شود. محقق نائینی تقابل را برد عدم و ملکه که اینها می‌گویند این برای عالم اثبات است و در ثبوت یا می‌روند دنبال اینکه با لحاظ کار کنند لحاظ قید یا لحاظ اطلاق و یا در ثبوت با وجود طبیعی و سریان طبیعی در همه مصادیق کار می‌کنند و اگر نخواهند با این کار کنند باید بروند سراغ تقییدی که نفی این باشد و تناقض می‌شود. لذا شهید صدر می‌گوید شما باید با اطلاق ذاتی کار کنید که شما را به تقابل تناقض می‌برد نه تقابل تضاد که امران وجودیان که ضدان لائال باشند. البته اگر اطلاق ذاتی بود تمام مسأله درست می‌شود یعنی ذات طبیعی موضوع است نه لحاظ آن ذات و این ذات طبیعی مشکل شما را حل می‌کند زیرا تقیید که مستحیل شد و نقیض که رفت طرف دیگر ضروری است یعنی از جهت نتیجه با فرمایش محقق خوئی که قائل به ضدان لائال که اگر یکی محال شد دیگر ضروری است یکسان هستند فقط این فرق را دارند که ایشان با لحاظ کار می‌کنند و من با اطلاق ذاتی کار می‌کنم و مانع اطلاق ذاتی این است که این نقیض بیاید. فضای مسأله اطلاق ذاتی فضایی است که اصلاً بازگشت به بحث اهمال ندارد بلکه فضای این است که طبیعی ساری در همه افراد است و امر دائر بین طرفین نقیض است استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین محکم است طبیعی ساری در همه افراد موضوع شد و چیزی که مانع آن است نقیض آن است و بحث لحاظ و اینکه مولا لحاظ کرده است و اگر لحاظ نکند اهمال لازم می‌آید و حاکم باید موضوع حکم خود را لحاظ کند و لحاظ یا لحاظ تقیید است یا لحاظ اطلاق است و یا اهمال است که اهمال فرد ثالث ضدان وجودیان است و لذا دو فضا وجود دارد یکی فضای اطلاق لحاظی با حد وسط استحاله اهمال ثبوتی است و دیگری فضای اطلاق ذاتی با کنار زدن مسأله اهمال ثبوتی است.

هدف ما اینجا این است که آیت الله سبحانی دارد مسأله را با فضای اطلاق ذاتی کار میکند یا با فضای اطلاق لحاظی کار می‌کند و اصلاً می‌شود در فضای اهمال ثبوتی با هر دو کار کرد. خود آنها که می‌گویند چنین کار نمی‌شود کرد. خود این دو بزرگوار که را مطرح کردند قائل هستند نمی‌شود. یک پاورقی هم آیت الله شاهرودی دارند. خلاصه دو فضا داریم که باید تتمه‌ای دارد که باید بیان شود و سپس به سراغ بررسی کلام آیت الله سبحانی برمی‌گردیم.